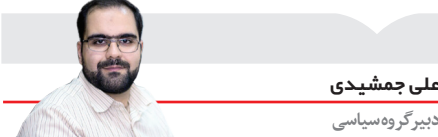


امیر محبیان در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

اصلاح‌طلبان معتقدند لاریجانی با آنان بازی می‌کند

اصلاح‌طلبان تصور می‌کنند با یک عذرخواهی می‌توانند شکاف‌ها را پر کنند و به مردم بگویند اشتباه خود را جبران کرده‌ایم



علی جمشیدی

دبیر گروه سیاسی

امیر محبیان سال‌هاست هم فعالیت علمی دارد و هم کنش‌های سیاسی، عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی است و البته موسس «حزب نواندیشان».
در گفت‌وگو ی پیش رو با این تحلیلگر سیاسی هم کلام شده‌ایم تا با توجه به اظهارنظرهای مختلف و پرتعداد اصلاح‌طلبان در مورد نسبت خود با دولت، فرآیند انتخابات سال ۹۲ و ۹۶، چگونگی همراهی طرفداران محمدرضا عارف با حسن روحانی، تغییر مسیر در حمایت از دولت، پیام مهم خانی و دیگر انتقادات تند اصلاح‌طلبان نسبت به دولت دوازدهم، آینده جریان حامی دولت و موضوعات دیگر را بررسی کنیم. این مصاحبه را در ادامه می‌خوانید.

تقسیم‌بندی سه‌گانه اصلاح‌طلبان در مواجهه با دولت حسن روحانی

تعدد اظهارنظرهای فعالان سیاسی اصلاح‌طلب درباره نسبت این جریان با دولت، پیشینه و چشم‌انداز آن، فضای متکثری را ایجاد کرده است. در این فضا گروهی مانند آقای تاجیک می‌گویند اصلاح‌طلبان در انتخابات با تمام قوا از آقای روحانی و دولت او حمایت کرده‌اند. گروهی دیگر اما اعتقاد دارند که اساسا انتلافی وجود ندارد و این موضوع را منکر می‌شوند. واقعیت از نظر شما چیست؟

در مورد رویکرد اصلاح‌طلبان نسبت به دولت آقای روحانی به‌طور کلی سه دیدگاه وجود دارد؛ یک دیدگاه مربوط به طیفی است که هیچ‌تناسبی بین خود و دولت آقای روحانی نمی‌بینند. به همین دلیل این طیف معتقدند نباید از آقای روحانی حمایت می‌کردیم که اکنون نیز مجبور باشیم بابت آن هزینه بپردازیم.

یک‌نگاه دیگر وجود دارد مبنی بر اینکه حمایت اصلاح‌طلبان از آقای روحانی از سر ناگزیری بود، چون سیستم سیاسی کشور به دلیل وقایع ۸۸ اجازه ورود مستقیم آنها را برای معرفی کاندیدای صدرصد اصلاح‌طلب نمی‌داد و اصلاح‌طلبان ناگزیر باید از آقای روحانی حمایت می‌کردند. این مساله البته درحالی مطرح می‌شود که طرفداران آن تاکید می‌کنند اصلاحات نباید هزینه‌های عملکرد دولت آقای روحانی را بپردازد و باید نوعی صیف‌بندی بین این جریان و وی وجود داشته باشد تا زمانی که اصلاح‌طلبان قصد دارند برای انتخابات‌های آینده وارد صحنه شوند جامعه بین این جریان و دولت روحانی تفاوت قائل شود.

سومین دیدگاه این است که اصلاح‌طلبان ناگزیر به حمایت از آقای روحانی شدند و امروز نیز همچنان برای ورود مستقلانه آنها به صحنه چشم‌انداز روشنی وجود ندارد. مدافعان این نظر معتقدند که باید از طریق حضور در دولت یا ایجاد ارتباط مناسب با آن، همچنان بر فرآیندهای تصمیم‌گیری در دولت آقای روحانی تاثیرگذار بود و در شرایطی که جامعه هزینه آن حمایت را به پای اصلاح‌طلبان هم حساب خواهد کرد، پس باید اصلاح‌طلبان در آن تاثیرگذار هم باشند.

درس‌گفتار

یعقوب تولکی، استاد و پژوهشگر تاریخ معاصر در سلسله جلساتی با موضوع «بررسی اتفاقات دهه‌های ۵۰ و ۶۰» در حوزه‌هنری وقایع‌وریشه‌های اتفاقات سال‌های ابتدایی انقلاب در این دهه‌ها را مورد بررسی قرار داد. «فرهیختگان» سلسله درس‌گفتارهای این پژوهشگر تاریخ معاصر را که چندی پیش در حوزه‌هنری برگزار شده، تدوین و منتشر می‌کند. متنی که از نظر می‌گذرد دهمین بخش از سلسله‌مطالب یاد شده است.

۱۱۱

در جلسه‌قبل، پیرامون نحوه‌شکل‌گیری سازمان مجاهدین خلق صحبت و همچنین اشاره کردیم که سازمان به این نتیجه رسید که باید دست به عملیات‌های مسلحانه و سازمان‌یافته بزند. به همین دلیل اعضای سازمان شروع به مطالعه کردند و در این مطالعات، تجربیات مختلف در جهان مورد بحث قرار گرفت.

شعار انحلال ارتش از سوی سازمان دسیسه‌ای بود که با هوشیاری امام خنثی شد

وقتی انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، سازمان مجاهدین خلق، یک‌خط‌مشی کلی‌را درنظر گرفت. در ابتدا آنان وظیفه‌جمع‌کردن سلاح را برعهده داشتند و پس از آن به سرآغ شعار انحلال ارتش رفتند. به‌نظرتان چرا آنان به دنبال انحلال ارتش بودند؟ سازمان می‌دانست که اگر ارتش منحل نشود، تنها جریانی که دو سه هزار نفر نیروی مسلح دارد و می‌تواند جایگزین نشود، سازمان مجاهدین خلق است. حال وقتی که سازمان تبدیل به بخش نظامی حکومت و انقلاب بشود، به راحتی می‌تواند حکومت را در دست بگیرد. بنابراین از همان روز اول، شعار انحلال ارتش را سرر دادند. سازمان چریک‌های فدایی نیز این شعار را مطرح می‌کردند که امام در برابر این خواسته مقاومت کردند. جالب است که امام در برابر دو دیدگاه؛ یعنی حفظ کامل ارتش که مطلوب آمریکایی‌ها بود و دیگری انحلال ارتش که خواسته

سیاست



اصولگرایی طبیعتاً طیف آقای لاریجانی را به جریان‌های تندرو ترجیح می‌دهند و با او تعارض کمتری را احساس می‌کنند. در نتیجه این را مطرح کرده‌اند که اگر روزی آقای لاریجانی خواست کاندیدا شود بگویند ما قبلاً از شما به نحوی حمایت کرده‌ایم.

به نظر شما این تحلیل‌ها واقعیت‌های سیاسی مطابقت دارد؟ چنین چیزی قابل دستیابی است؟ خیر، به نظر من این سناریو محتمل نیست.

طیفی از اصلاح‌طلبان خیلی جدی آقای لاریجانی را نقد می‌کنند. به نظر شما این شدت انتقاد و مخالفت با او چه دلیلی دارد؟ با توجه به اینکه در انتخابات گذشته مجلس هم لیست خود را در تهران با آقایان جهانگیری و نعمتی بستند، چرا مخالف آقای لاریجانی هستند؟ آلتزناتیو در برابر آقای لاریجانی چه کسی خواهد بود؟ آنها معتقدند لاریجانی با آنان بازی می‌کند و از این جهت با ایشان اختلافات جدی دارند. از نگاه آنها کسی مانند آقای روحانی با توجه به دیدگاه‌های خاصی که دارد امکان تعامل با اصلاح‌طلبان را دارد اما درباره لاریجانی اطمینان لازم را ندارند. آنها علی لاریجانی را به‌تنهایی نمی‌بینند، بلکه «خانواده لاریجانی» را می‌بینند، لذا دیدگاه‌های علی لاریجانی، جواد لاریجانی و صادق لاریجانی را جمع می‌کنند و معتقدند این آقایان دیدگاه و گروهی را ترتیب داده‌اند که همه جریانات سیاسی به نوعی با یکی از آنها ارتباط برقرار می‌کند، بنابراین این جریان سه پایه امکان انتقال قدرت دارد. آنها حساب می‌کنند که اگر اصلاح‌طلبان حمایت کنند آقای علی لاریجانی ممکن است در آینده به سمت آقای صادق لاریجانی متمایل شود، برای همین اطمینان نمی‌کنند.

اصلاح‌طلبان عارف را قبول ندارند آلتزناتیو دارند یا می‌توانند داشته باشند؟ اساساً وضعیت آنان وضعیت روشنی نیست. فعلاً به‌اما و اگر‌ها و اتفاقات احتمالی چشم دوخته‌اند.

به نظر شما اینکه گزینه‌ای مانند آقای عارف که اصالتاً اصلاح‌طلب اصیل است در انتخابات بیاید، توفیق کارکردی برای اصلاح‌طلبان دارد؟ آسان آقای عارف را قبول ندارند، اگر چه تعارفاتی وجود دارد و نمی‌خواهند کاری کنند که او را به سمت جریان مقابل برانند اما اساساً معتقدند آقای عارف کارکرد اصلاح‌طلبانه قدرتمندی ندارد و فرصت‌ها را از دست داده است.

و اصلاح‌طلبان در مواردی سعی می‌کنند قضیه را در ابهام باقی بگذارند.

برخی مانند حزب کارگزاران تاکید می‌کنند که می‌توانیم در آینده روی آقای لاریجانی حساب کنیم و با او به میدان انتخابات برویم. عده‌ای هم وی را رد می‌کنند. به نظر شما برای انتخابات آینده چند راه پیش‌روی اصلاح‌طلبان وجود دارد؟

سناریوهای ممکن برای آنها، از تاریک‌ترین احتمال تا روشن‌ترین آن قابل ارزیابی است. یکی این است که تغییراتی در کشور رخ دهد که این تغییرات منجر به این شود که اجازه دهند اصلاح‌طلبان با تمام ظرفیت فکری خود و دیدگاه‌های خاص‌شان وارد صحنه شوند، یعنی نیروهای خود را بدون هیچ محدودیت و محرومیتی به صحنه آورند. طبیعتاً در این شرایط بین «کارگزاران» و اصلاح‌طلبان، بین «اعتدال و توسعه» و اصلاح‌طلبان وحتى درون خود اصلاح‌طلبان، بین «اتحاد ملت» و «مشارکت» اختلافاتی رخ خواهد داد، زیرا منافع آنها با هم تقابل پیدا خواهد کرد. یک احتمال دیگر این است که با تمام قوا امکان حضور در عرصه سیاسی را نداشته باشند و حضورشان به نحوی غیرمستقیم باشد. در این صورت باید از کسی حمایت کنند که امکان رای آوری داشته باشد و در عین حال دشمن آنها تلقی نشود.

در چنین حالتی آنها دنبال کسی نیستند که در چارچوب برنامه‌هایشان عمل کند و سراغ کسی می‌روند که احساس می‌کنند با وی کار آمدنش تحت فشار قرار نمی‌گیرند، در واقع در این حالت آنها به دنبال حداقل ضرر هستند، نه حداکثر منفعت. یک احتمال دیگر این است که اصلاح‌طلبان چنین فردی را هم پیدا نکنند، آن زمان باید ببینیم سراغ چهره‌های سفید می‌روند یا خیر؛ یعنی افرادی که شناخته‌شده نیستند و حساسیت روی آنها وجود ندارد. افرادی که حتی چهره تبلیغاتی هم نیستند ولی در آخرین لحظه سرمایه‌شان را پای او بریزند.

اصلاح‌طلبان علی لاریجانی را به‌تنهایی نمی‌بینند، بلکه «خانواده لاریجانی» را می‌بینند اساساً چرا کارگزارانی‌ها برای مطرح کردن آقای لاریجانی پیشقدم شده‌اند؟

کارگزارانی‌ها یک جریان اقتصادی - سیاسی هستند که تلاش می‌کنند به هر نحوی و در هر دوره‌ای در صحنه حضور داشته باشند. از این جهت آنها امروز تحلیل‌شان این است که اصلاح‌طلبان ظرفیت کافی برای به دست گرفتن قدرت را ندارند و از طرفی هم حزب هوادار آقای روحانی ظرفیت خود را از دست داده و این بار نوبت اصولگرایان است. لذا در بین جریان‌های

برنامه‌ها را پیاده کند؛ یعنی در مرحله اجرا می‌توانند یکسری انتقادات را مطرح کنند.

آنها در شورای‌شهر که قدرت داشتند، پس چرا آنجا موفقیتی کسب نکردند؟ لذا از دور طرح این نکات دشوار نیست. به نظر می‌رسد در حوزه اقتصادی خیلی تفاوتی بین آنها نیست و فقط ممکن است انتقاد آنها به نحوه مدیریت دولت آقای روحانی باشد، اما در حوزه سیاست‌ها باید در نظر بگیرند که آیا اصلاً امکان طرح دیدگاه‌هایشان به صورت روشن وجود دارد یا خیر؟ الان اتحاد ملت هم دیدگاه‌های متناقضی را مطرح می‌کند؛ از یک طرف به سمت سکولاریسم می‌رود و از طرف دیگر وقتی متوجه می‌شود که ممکن است شرایط آنها را کلاً از میدان به در کند و فضای عمومی پذیرایش نباشد در نتیجه شدیداً موضع محافظه کارانه می‌گیرد. مثلاً در اتفاقات دی سال گذشته خواستار سرکوب می‌شود، به این بهانه که اینها آشوب است.

رقایب و درگیری‌هایی که امروز بین «اعتدال و توسعه» و «کارگزاران» وجود دارد چقدر واقعی است؟ این درگیری‌ها در آینده چقدر می‌توانند روی عملکرد دولت تاثیرگذار باشد؟

برخلاف گذشته که رویکردها ایدئولوژیک و عقیدتی بود بخش مهمی از اختلافات فعلی جریانات سیاسی ما مبتنی بر تعارضات منافع است. در مورد «کارگزاران» و «اعتدال و توسعه» هم تا حدودی همین موضوع در کار است؛ یعنی ناراحتی کارگزاران این است که عضو معتبرش از صحنه تاثیرگذاری مستقیم کنار رفته و معتقد است امکان تاثیرگذاری بیشتر به آن نمی‌توان داد. در واقع به جای اینکه چالش‌ها ایدئولوژیک باشد بر سر پست و مقام است.

فشار زیادی روی آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان است چندی پیش آقای خاتمی نامه‌ای نوشت و از مردم عذرخواهی کرد. آیا این نامه به‌مثابه عبور از آقای روحانی است؟

ماجرای آن قرار است که فشار بسیار زیادی روی آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان است. آنها از تمام ظرفیت اجتماعی خود استفاده کرده‌اند برای اینکه آقای روحانی بر سر کار بیاید و لاجرم آنها هم در بسیاری از مسائلی که الان اتفاق افتاده شریکند و نمی‌توانند خود را کنار بکشند.

اصلاح‌طلبان تصور می‌کنند با یک عذرخواهی می‌توانند شکاف‌ها را پر کنند و به مردم بگویند که ما اشتباه خود را جبران کرده‌ایم، اما واقعیت این است که جامعه به‌راحتی این مساله را نمی‌پذیرد و به‌سادگی از این موضوع نمی‌گذرد که آنها از دولت روحانی حمایت کرده‌اند. در آورده‌گاه‌های سیاسی برخی جریان‌ها از برخی دیگر حمایت و برخی هم به‌همین ترتیب انتقاد می‌کنند و این امری طبیعی است، اما در عین‌حال وقتی انتخابی می‌کنند باید مسئولیت آن را هم بپذیرند.

این رفتار درستی نیست که فرد یا افرادی یا حتی جریانی سیاسی تصمیمی اتخاذ کند، ولی مسئولیت نتایج آن را برعهده نگبرد. به‌نظر من اصلاح‌طلبان باید به‌صراحت بگویند که از دولت آقای روحانی حمایت کرده‌ایم و اگر حمایت کرده‌ایم یا انتقاداتی داریم به این دلایل است و خیلی شفاف و صریح صحبت کنند. متأسفانه اصلاح‌طلبان برخلاف اتهاماتی که به اصولگرایان می‌زنند و می‌گویند آنان شفاف نیستند، خودشان چنین می‌کنند و شاهدیم اصولگرایان خیلی شفاف‌تر عمل می‌کنند

سازمان مجاهدین خلق بود، ایستادگی کرد. در حقیقت اجازه نداد که ارتش دست نخورده باقی بماند، لذا سران ارتش که با آمریکایی‌ها و رژیم پهلوی ارتباط داشتند را حذف کرد. در اینجا اتفاق بزرگی نیز رخ داد و آن هم این بود که بسیاری از ارتشیان در برابر این حرکت امام، کشور را ترک کردند. در حقیقت آن بدنه‌ای که احتمال داشت بعداً دست به کودتا بزند دچار اخافه شد و از کشور خارج شد. سازمان مجاهدین خلق در طرف مقابل، پیگیر انحلال ارتش بود و امام در برابر این خواسته نیز مقاومت کرد. اگر امام در اینجا انحلال ارتش را می‌پذیرفت، مادرگیر جنگ داخلی جدیدی می‌شدیم اما وجود ارتش باعث شد که این اتفاق رخ ندهد. ارتشی که آن کارکرد دلخواه آمریکایی‌ها را نداشت و البته بسیار گنگ و ضعیف نیز بود چراکه بسیاری از افسران خود را از دست داده بود. جالب است خیلی از کسانی که به ارتش آمدند و رهبری را به دست گرفتند یا از کسانی بودند که از زندان آزاد شده بودند یا از کسانی بودند که بازنشسته بودند. برای مثال شهید قرنی یکی از آنان بود. این کار باعث شد که ارتش موجود، نه‌ارتش شاهنشاهی باشد و اینکه اصلاً وجود خارجی نداشته باشد تا در فقدان آن بتوان هر کاری کرد.

ماجرای جاسوسی محمدرضا سعادتی پرونده‌ای که برای روس‌ها خیلی جذاب بود

در وهله بعد، سازمان دچار درگیری‌های داخلی خود می‌شود و آن هم درگیری بین جریان چپ‌گرا و جریان غرب‌گراست. دقت کنید که روس‌ها پرونده‌ای در ایران

جلسه دهم از سلسله جلسات «بررسی اتفاقات دهه‌های ۵۰ و ۶۰» (بحث‌های مقدماتی)

منافقین و مساله جاسوسی

داشتند که برایشان خیلی مساله بود. آن پرونده مربوط به سرلشکر مقربی بود. او یکی از افسران ارشد ارتش ایران است که توسط «کاگب» دعوت به همکاری و به آن جذب می‌شود. این روند همکاری تداوم پیدا می‌کند تا زمانی که به وضعیت‌های حساس می‌رسد. وظیفه مقربی این بود که با ماشین و دستگاهی به کناری یکی از خانه‌های امن «کاگب» برود و اطلاعات لازم را به آنان منتقل کند. در شیی که قرار است تا او پرونده را تحویل بدهد، نمایندگان شوروی وارد آپارتمان محل قرار می‌شوند. در حالی که دو نفر اسلحه به روی آنان می‌کشند. نمایندگان سفارت فرار می‌کنند اما سعادتی دستگیر می‌شود. همان‌طور که می‌دانید، مسعود رجوی از ماجرای دستگیری سعادتی، هباهوی عجیبی در کشور درست کرد. نکته جالب این است که به اعتقاد بسیاری از اعضای سازمان، خود سازمان مجاهدین خلق سعادتی را لو داده است. این کار باعث شد تا آنان به کمک جنازه سعادتی بتوانند به حکومت فشار بیاورند و تبلیغات

به راه ببیند‌ازند. سعادتی حذف شد و طرفداران او به سمت رجوی گرایش پیدا کردند.

اقدامات سازمان مجاهدین خلق باعث شد آستانه فداکاری مردم بالا برود

سازمان مجاهدین خلق آنچه را که در زمان پهلوی اجرا نکرد، همه را در زمان انقلاب اسلامی اجرا کرد. برای مثال نیروی نظامی بسیج کرد. جالب است زمانی که سپاه پاسداران، ۳۰ هزار نیرو داشت، «بی‌بی‌سی» اعلام کرد که سازمان مجاهدین خلق، ۱۰۰ هزار نفر نیروی آموزش دیده دارد. البته این را هم باید بگوییم که همه این افراد، حاضر به فداکاری برای سازمان نبودند و شاید به نوعی سپاه لشکر بودند. البته افرادی که جذب شدند، تبدیل به یک عامل فشار برای حکومت شدند. دقت کنید که یکی از موضوعات مهمی که در نیروهای سازمان مجاهدین وجود داشت، این بود که سازمان با ترفندهای مختلف آنان را تسخیر می‌کرد تا هرآنچه دلش می‌خواهد را انجام دهند. موضوع مهمی که وجود دارد این است که بعد از آنکه سازمان نتوانست از طریق انتخابات، تحریم، نفوذ در دستگاه بنی‌صدر و... به اهداف خود برسد، اعلام جنگ مسلحانه کرد. این اعلام جنگ باعث شد تا افراد زیادی بیگانه کشته شوند و خیلی از مردم بدون هیچ دلیلی کشته شدند. این اقدامات نتیجه بزرگی را برای مردم به همراه داشت و آن هم این بود که آستانه فداکاری را در بین مردم ایران بالا برد. شاید سازمان مجاهدین خلق توانسته باشد یک جمعیت ۱۶۰،۱۷ هزار نفری را شهید

کند اما آستانه فداکاری مردم را بالا برد. می‌خواهم برای اثبات این‌سب حرف مثالی بزنم. وقتی ارتش عراق به ایران حمله کرد، فقط طیف خاصی از بچه مذهبی‌ها به جنگ رفتند و همین موضوع باعث شد تا در سال اول جنگ، ارتش عراق توفیقاتی داشته باشد. این ماجرا تا سال ۱۳۶۰ و انفجار هفت تیر ادامه دارد. بعد از انفجار هفت تیر و عملیات‌های تروریستی سازمان و کشته شدن طیف زیادی از بی‌گناهان در کشور، آستانه فداکاری در بین مردم ما و جوانان مان بالا رفت. بعد از ماجرای هفت تیر می‌بینید که روند اعزام نیرو به منطقه جدی می‌شود و بسیج شکل می‌گیرد. بنابراین معتقد هستم کاری که تروریسم مجاهدین خلق در ایران انجام داد، کاملاً نتیجه معکوس داد و آن هم ظهور شهادت‌طلبی در ایران و افزایش قدرت دفاعی مردم بود. یابیدی تعارف بگویم که در هیچ‌جای سازمان مجاهدین خلق چیزی را ندیدیم که به نفع مردم حرکت کرده باشد و همیشه علیه مردم ایران عمل کرده است.

در پاسخ به این پرسش که چرا هنوز هم سازمان مجاهدین خلق فعال است و نیرو جذب می‌کند، باید گفت که اولین پتانسیل تهدیداست. وقتی یک نیرو در سازمانی قرار می‌گیرد، ممکن است که دچار تهدیدهایی از سوی دیگر کشورها بشود. بنابراین بهترین راه برای او پیوستن به جایی است که او را کاملاً حمایت کند. برای مثال فرض کنید که یک عضو القاعده، دچار تهدیدهایی از سمت ایران بشود. خب چه کسی حاضر است که برای او هزینه کند و تمام کارهایش را انجام بدهد؟ تمام این موارد باعث می‌شود که من مجبور بشوم و برای زنده ماندن این ارتباط را حفظ کنم. بخش دیگری مربوط به شکل‌گیری یک هدف سیاسی در ذهن است. افراد باورده به سازمان فکر می‌کنند که یک هدف سیاسی در ذهن‌شان شکل گرفته است و از این جهت به تشکیلات پایبند می‌مانند. به‌نظم سازمان مجاهدین خلق، سخت‌ترین و پیچیده‌ترین راه‌ها را برای حفظ افراد خود به کار می‌گیرد.